

## دکتر گری یتس، ارمیا، سخنرانی ۷، ارمیا ۱ ندای ارمیا

گری یتس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر گری یتس در آموزش خود در مورد کتاب ارمیا است. این جلسه ۷، ارمیا ۱، فراخوان ارمیا است.

جلسه فعلی ما بر فصل اول ارمیا و فراخوان ارمیا به عنوان پیامبر تمرکز خواهد کرد.

همچنین به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت که ارمیا، به عنوان فصل آغازین کتاب ارمیا، مقدمه‌ای بر پیام کل کتاب نیز هست. در جلسات قبلی زمانی را صرف کردیم تا تصویر کلی و به نوعی زمینه‌ی فعالیت ارمیا را به دست آوریم. ما این موضوع را درک کرده‌ایم، یا زمانی را صرف بررسی ارمیا در پرتو پیام و الهیات انبیا کرده‌ایم.

ما زمانی را صرف بررسی پیشینه تاریخی کردیم. اول از همه، دیدگاه ارمیا در مورد صحنه بین‌المللی و اتفاقاتی که در رابطه با بابل می‌افتاد، چه بود. همچنین به تعامل ارمیا در صحنه داخلی با پنج پادشاه آخر یهودا و اینکه چگونه خداوند به دلیل بی‌وفایی، باعث فروپاشی و سقوط خاندان داوود می‌شود، پرداختیم.

در دو جلسه گذشته، بیشتر به ارمیا به عنوان یک کتاب نگاه کردیم و در مورد ترکیب کتاب، نحوه نگارش آن و نحوه گردآوری آن فکر کردیم. سپس، در بخش آخر، در مورد ترتیب کتاب ارمیا و نحوه تنظیم کتاب بر اساس سه بخش صحبت کردیم. ما کلمات داوری را در فصل‌های ۱ تا ۲۵ داریم.

ما داستان‌های رد کلام خدا توسط یهودا را در آیات ۲۶ تا ۴۵ داریم. و سپس پیشگویی‌های علیه قوم را در آیات ۴۶ تا ۵۱ داریم. در فصل اول ارمیا، نه تنها نقطه شروع کتاب، بلکه نقطه شروع خدمت ارمیا را نیز داریم، زیرا داستان دعوت ارمیا را داریم.

حالا در فصل اول، آیه اول، این جمله را داریم، سخنان ارمیا، پسر حلقیا، یکی از کاهنانی که در عناتوت در سرزمین بنیامین بودند. وقتی به آن جمله کوتاه زندگینامه‌ای نگاه می‌کنیم و خلاصه‌ای از زندگی ارمیا را شناسایی می‌کنیم، به یاد این واقعیت می‌افتم که خدا یک فرد خاص را فرا می‌خواند. خدا انسانی را فرا می‌خواند که از بسیاری جهات درست مانند ما بود، با نقاط ضعف، و احساسات یک فرد.

خدا قرار است این فرد، ارمیا، را به یکی از دشوارترین مأموریت‌هایی که هر کسی تا به حال با آن مواجه شده است، فرا بخواند. فقط چند نکته‌ی کوتاه در مورد ارمیا به عنوان یک فرد که فکر می‌کنم به خاطر سپردن آنها برای ما مهم است. اول از همه، ارمیا اهل شهر عناتوت است.

در آیه اول به آن اشاره شده است. عناتوت روستای کوچکی در حدود سه مایلی شمال شرقی اورشلیم بود. یوشع ۲۱، آیه هشتم، به ما می‌گوید که این یکی از ۴۸ شهری بود که به لاویان داده شد.

همچنین در آیه اول به ما می‌گوید که ارمیا پسر حلقیا بود و حلقیا کاهن بود. این بدان معناست که ارمیا از یک خانواده کاهن بود. و شاید در جوانی، همانطور که به برنامه‌های زندگی خود فکر می‌کرد و آنها را ترسیم می‌کرد، به خدمت به خداوند در مقام کاهن، به روشی که پدرش انجام داده بود، فکر می‌کرد.

اما به نظر می‌رسد که آیه سوم از باب چهارم اعداد برای ما نشان می‌دهد که یک کاهن در سن ۳۰ سالگی شروع به خدمت می‌کرد. و بنابراین، ارمیا هرگز فرصتی برای انجام این کار نداشت. خدا نقشه‌های دیگری برای او در سر داشت.

سومین چیزی که در مورد دعوت ارمیا به عنوان یک فرد می‌بینیم، او در آیه ششم می‌گوید، وقتی خدا او را می‌خواند، آه، ای خداوند، من نمی‌دانم چگونه صحبت کنم، زیرا من فقط یک جوان هستم. ارمیا در سنین بسیار کم به پیامبری فراخوانده شد. ما دقیقاً نمی‌دانیم ارمیا در چه سنی بود، اما او خدمت خود را در سال ۶۲۶ در سیزدهمین سال سلطنت یوشیا آغاز کرد.

و رسالت او تا حدود سال ۵۸۰ میلادی ادامه خواهد داشت. بنابراین، ارمیا تقریباً ۵۰ سال خدمت کرده است. بنابراین، می‌توانیم تصور کنیم که او در زمان رسالتش بسیار جوان بوده است.

او می‌گوید، من جوانی بیش نیستم، نمی‌دانم چگونه صحبت کنم. حال، وقتی ارمیا می‌گوید، من جوانی بیش نیستم، از کلمه نار استفاده می‌کند. و این کلمه طیف وسیعی از معانی و کاربردها را دارد.

می‌تواند به کودکی که نوزاد است اشاره داشته باشد، یا می‌تواند به کسی که پسر بزرگتری است اشاره داشته باشد. در پیدایش فصل ۲۲، این کلمه‌ای است که برای اسحاق استفاده می‌شود، زمانی که خدا به ابراهیم دستور می‌دهد او را قربانی کند. و ما می‌دانیم که اسحاق حداقل به اندازه کافی بزرگ است که به پدرش در حمل وسایل قربانی هنگام بالا رفتن از کوه کمک کند.

همچنین می‌تواند به مرد جوانی که به سن ازدواج رسیده است، یا کسی که خدمتکار است، یا naar اما کلمه کسی که به سن جنگیدن رسیده است، اشاره داشته باشد. ما دقیقاً نمی‌دانیم که ارمیا در چه سنی این را می‌گوید، اما هر سنی که داشته باشد، ارمیا معتقد است که برای انجام کاری که خدا او را به آن فراخوانده، خیلی جوان است. من فقط یک کودک هستم، پروردگارا، نمی‌دانم چگونه صحبت کنم.

نکته‌ی دیگری که در مورد دعوت ارمیا به زندگی شخصی او وجود دارد این است که بخشی از دعوت خداوند به زندگی ارمیا به این معنی بود که خداوند از او می‌خواست ازدواج نکند و فرزندی نداشته باشد. بنابراین در فصل ۱۶، آیات ۱ تا ۴، جنبه‌ی دیگری از دعوت ارمیا آمده است. در آنجا آمده است: کلام خداوند به من نازل شد: تو نباید در این مکان همسری بگیری و نباید صاحب فرزند شوی.

زیرا خداوند چنین می‌گوید، درباره پسران و دخترانی که در این مکان متولد شده‌اند و درباره مادرانی که آنها را به دنیا آورده‌اند و پدرانی که آنها را در این سرزمین پرورش داده‌اند، از بیماری‌های کشنده خواهند مرد. و بنابراین، خداوند، و این احتمالاً در زمان‌های بعدی در خدمت ارمیا بیان شده است، خداوند به ارمیا اجازه ازدواج یا داشتن فرزند نداد. زندگی خانوادگی ارمیا قرار بود به نشانه‌ای برای قوم اسرائیل تبدیل شود که آنها از خانواده محروم خواهند شد.

و این حقیقت به ما یادآوری می‌شود که خداوند اغلب از موقعیت‌های خانوادگی یا خانواده‌ها، یعنی فرزندان پیامبران، برای رساندن پیام به قوم اسرائیل استفاده می‌کند. اشعیا نبی پسری به نام شار-یاشوب داشت که پیام امید را به اسرائیل می‌داد. اما او همچنین پسری به نام ماهر-شلال-حاش-بز داشت که درباره داوری که قرار بود بیاید صحبت می‌کرد.

نام پسران او برای قوم اسرائیل پیام‌آور بود. به هوشع نبی دستور داده شده بود که با زنی که قرار بود به او خیانت کند، ازدواج کند. و آنها فرزندان به دنیا می‌آوردند که بازتابی از آن روابط از هم گسیخته بودند.

و نام آن فرزندان چیزی را منتقل می‌کند. به حزقیال نبی گفته شد که همسرش هنگام تصرف شهر اورشلیم توسط بابلی‌ها خواهد مرد. و به او اجازه داده نشد که به عنوان پیامی برای مردم، سوگواری یا عزاداری کند.

بنابراین، من فکر می‌کنم می‌بینیم که یکی از دشوارترین اجزای رسالت پیامبران این است که اغلب خانواده‌هایشان در پیامی که خدا می‌خواهد به مردم منتقل کند، دخیل بودند. و بنابراین، ارمیا، می‌توانی این را تصور کنی؟ با تمام مبارزات، با تمام چیزهایی که قرار است از سر بگذرانند، او هرگز تشویق یا نعمت آشنایی با خانواده را نداشت. و من به همسر و سه فرزند خودم فکر می‌کنم.

بزرگترین نعمتی که تا به حال در زندگی داشته‌ام، بزرگترین چیزی که خدا به من اجازه داده است تا خارج از نجات خودم از آن لذت ببرم، خانواده‌ام است. گاهی اوقات در خدمت به عنوان یک کشیش، تنها چیزی که سلامت عقل من را حفظ می‌کرد، صحبت با همسر و تشویقی بود که او به من می‌داد. می‌دانم که وقتی مشغول تحصیل در مقطع دکترا بودم، تنها چیزی که به من کمک کرد تا پایان‌نامه‌ام را تمام کنم، همسر و تشویق‌های مصرانه او بود.

ارمیا از همه اینها محروم است، و این بخشی از رسالتی است که خداوند بر دوش او نهاده است. چیز دیگری که ما در مورد زندگی شخصی ارمیا می‌دانیم این است که او در این رسالت توسط کاتبش باروک یاری شده است. و بعداً در کتاب، باروک نقش مهمی ایفا خواهد کرد.

او در نگارش کتاب ارمیا نقش داشته است. از او در فصل‌های ۳۲، ۳۶، ۴۳ و ۴۵ نام برده شده است. و بنابراین ما او را کمی بهتر خواهیم شناخت، اما این بخشی از خدمت ارمیا است.

و در نهایت، آخرین چیزی که در مورد ارمیا می‌دانیم این است که ارمیا، تا جایی که می‌توانیم بگوییم، در مصر به عنوان پناهنده درگذشت. به نظر می‌رسد رسالت او در آنجا به پایان می‌رسد. یکی از روایات یهودی در مورد ارمیا می‌گوید که او سنگسار شد.

با توجه به پیام مقابله‌ای که ارمیا در پایان کتاب به مردم مصر موعظه می‌کند، می‌توانیم تصور کنیم که این احتمال بسیار قوی است. ارمیا سختی‌ها، آزار و اذیت‌ها و مخالفت‌های باورنکردنی را پشت سر می‌گذارد. و من فکر می‌کنم مهم است که در همان ابتدای این کتاب به یاد داشته باشیم، خدا مردی را فرا می‌خواند، خدا فردی را فرا می‌خواند، و خداوند قرار است از طریق آن فرد کار کند.

و خدا همچنان به دعوت افراد ادامه می‌دهد. با وجود تمام شکست‌هایمان، با وجود استعدادهای منحصر به فردمان، نمی‌توانیم خودمان را با دیگران مقایسه کنیم زیرا خدا ما را منحصر به فرد آفریده است. خدا افراد منحصر به فردی را دعوت می‌کند، و ارمیا یکی از آنهاست.

یکی از دلایلی که واقعاً عاشق مطالعه‌ی این کتاب شده‌ام این است که عمیقاً به ارمیا احترام گذاشته‌ام و او را به خاطر شجاعتی که در موعظه‌ی کلام خدا و گفتن آنچه خدا می‌خواست به مردم بشنوند، صرف نظر از اینکه به چه قیمتی برایش تمام شده، تحسین می‌کنم. حال، وقتی به شرح حال واقعی دعوت ارمیا و متن آن می‌پردازیم، کل متن را نمی‌خوانم، اما به نظرم چند نکته از خود دعوت آشکار می‌شود. وقتی دعوت خدا از ارمیا را می‌خوانیم، به ضرورت و اجبار الهی که در زندگی ارمیا برای موعظه‌ی کلام خدا وجود دارد، پی می‌بریم.

و اولین چیزی که خداوند در آیات چهار و پنج این به ارمیا خواهد گفت، می‌گوید: کلام خداوند بر من نازل شد و گفت: پیش از آنکه تو را در رحم شکل دهم، تو را می‌شناختم. و پیش از آنکه به دنیا بیایی، تو را تقدیس کردم. تو را پیامبری برای امت‌ها قرار دادم.

یکی از چیزهایی که ما قطعاً در مورد دعوت پیامبران در عهد عتیق و حتی در عهد جدید، همانطور که خدا رسولان خود را در آنجا نیز خطاب می‌کند، درک می‌کنیم، این است که دعوت یک پیامبر، عملی از حاکمیت خداست. خدا نقشی را که ارمیا خواهد داشت، حتی قبل از تولدش تعیین کرده است. و این حس که خدا حتی قبل از تولد، دست خود را بر زندگی سخنگوی خود دارد، در واقع در زندگی پولس نیز در غلاطیان آشکار می‌شود.

خداوند او را از رحم مادر فراخوانده است تا رسول باشد و نقشی را که به او داده است، به انجام برساند. روزی پولس در حال قدم زدن در جاده بود که نوری از آسمان دید که او را به زمین کوبید. و خدا گفت که تو قرار است سخنگو و مبلغ من شوی.

به یک معنا، این دقیقاً همان اتفاقی است که برای ارمیا می‌افتد. این کار ارمیا نیست. ارمیا کتاب را باز نمی‌کند. و نمی‌گوید، من پیامبر شدم چون همیشه می‌خواستم پیامبر باشم.

ارمیا در آزمون استعداد یا فهرست استعدادهای معنوی شرکت نمی‌کند و با خود نمی‌گوید که بله، من فکر می‌کنم پیامبر بودن واقعاً برای من مفید است. خدا، در حاکمیت خود، وارد زندگی او می‌شود و می‌گوید، تو قرار است سخنگوی من باشی. باز هم، این ممکن است برنامه‌ای نبوده باشد که ارمیا برای زندگی‌اش داشته است.

او از یک خانواده کاهن بود، اما خدا نقشه‌های دیگری برای زندگی او داشت. و من فکر می‌کنم وقتی به طور کلی به پیامبران نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که خدا حق دارد نقشه‌های آنها را مختل کند - حزقیال، که او نیز از یک خانواده کاهن بود، در سی سالگی به پیامبری فراخوانده شد.

در زمانی که حزقیال فکر می‌کرد، من قرار است کاهن شوم، و او در بابل تبعید شده بود. او دیگر در معبد نیست و در عوض خدا او را فرا می‌خواند تا پیامبری برای تبعیدیان در بابل باشد. عاموس یک زمین‌دار ثروتمند در یهودا بود.

و عاموس می‌گوید، من پیامبر نیستم، یا پیامبر نبودم. من پسر پیامبر نبودم. این بخشی از شغل خانوادگی نبود، اما خدا مرا به پیامبری فراخواند.

و خدا در واقع او را فرا می‌خواند تا خانه‌اش در یهودا را ترک کند و به شمال، به سرزمین اسرائیل برود. خدا حق دارد برنامه‌های بندگانش را از نو تنظیم کند. موسی و جدعون.

موسی در بیابان گوسفندان را چرا می‌کند. او چهل سال است که این کار را انجام می‌دهد. انگار خدا او را کنار گذاشته است.

خدا مداخله می‌کند. خدا در نیمه شب بر جدعون ظاهر می‌شود. تو قرار است نجات‌دهنده‌ی قوم اسرائیل باشی.

جدعون کاملاً از این موضوع متعجب است. دعوت خداوند از یک فرد، عملی از روی حاکمیت است. و همانطور که به دعوت یک پیامبر در عهد عتیق نگاه می‌کنیم، این دعوتی است که فرد واقعاً حق انتخاب برای پذیرش یا رد آن را ندارد.

خدا این شخص را فرا خواهد خواند. خدا اهدافش را به انجام خواهد رساند. و آنها نمی‌توانند بگویند نه. خدایا شکر.

الان واقعاً برام راحت نیست. نه، خدا رو شکر. من برنامه‌های دیگه‌ای برای زندگیم دارم.

وقتی خدا ندا می‌دهد، پیامبر پاسخ می‌دهد. یونس یادآور این نکته است که یک پیامبر، حتی اگر سعی در مقاومت کند و بگریزد یا بگریزد، خدا او را تعقیب خواهد کرد و در نهایت به اهداف حاکمیتی خود دست خواهد یافت. ایلیا سعی می‌کند از رسالت نبوی کناره‌گیری کند.

او می‌گوید، پروردگارا، دیگر بس است. من آماده‌ی مرگ هستم. از ترس جانم، از ایزابل فرار می‌کند.

اما همانطور که او در حال دویدن است، خدا او را می‌گیرد و به کوه سینا و کوه حوریب برمی‌گرداند و او را دوباره مأمور می‌کند تا رسالت نبوی خود را به انجام برساند. حال، همانطور که ارمیا در مورد آن و حس فراخوان الهی در زندگی او، یعنی اجبار، صحبت می‌کند، این چیزی است که خدا بر من قرار داده است. یک پیام فوری وجود دارد که باید موعظه کنم.

من در این مورد چاره‌ای ندارم. ارمیا در مورد این انگیزه الهی و قاطع که برای موعظه کلام خدا دارد، صحبت خواهد کرد. و این همان چیزی است که او در آیه نهم می‌گوید.

اگر بگویم، دیگر از او نامی نخواهم برد یا به نام او صحبت نخواهم کرد. و گاهی اوقات این کاری بود که ارمیا دوست داشت انجام دهد زیرا به دلیل پیامی که موعظه می‌کرد، انواع مخالفت‌ها را تجربه می‌کرد بنابراین، ارمیا می‌گوید، اگر سعی کنم متوقف شوم، اگر نخواهم به نام خدا صحبت کنم، گویی در قلبم آتشی. سوزان در استخوان‌هایم خاموش می‌شود.

من از نگر داشتن آن خسته شده‌ام و نمی‌توانم. و بنابراین، این حس الهی وجود دارد که خدا مرا برای انجام این کار فراخوانده است. من مسئولیت و اشتیاقی برای موعظه انجیل دارم.

من نمی‌توانم از این رسالتی که خدا بر دوش من گذاشته است، دست بردارم. پولس بعداً در مورد همین حس اجبار الهی خواهد گفت: وای بر من اگر انجیل را موعظه نکنم.

در اولین جلسه ویدیویی‌مان، درباره پیامبر به عنوان دیده‌بان خدا صحبت کردیم و اینکه خدا آنها را مأمور کرده است تا روی دیوار بایستند و مردم را از داوری قریب‌الوقوع و دشمنی که در راه است، آگاه کنند. همانطور که خدا برای حزقیال توضیح می‌دهد که دیده‌بان بودن به چه معناست، او می‌گوید، اگر خطری را که برای مردم در حال وقوع است ببینی و آنها را از آن خطر آگاه کنی، مسئولیت تو انجام شده است. و اگر آنها گوش ندهند، خورشان به دست خودشان است.

با این حال، اگر من تو را به عنوان بنده خدا مأمور کرده‌ام، اگر تو را به عنوان دیده‌بان فرستاده‌ام، اگر مردم را از داوری که در راه است آگاه نکنی، در نهایت، خون آنها بر دوش تو خواهد بود. بنابراین، همانطور که در فصل اول به این فراخوان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که یک فوریت الهی وجود دارد. این چیزی نیست که ارمیا به دلیل اینکه این کاری است که او می‌خواهد انجام دهد، با آن موافق باشد.

خدا او را مجبور به انجام این کار می‌کند. و این آتشی در استخوان‌های اوست. کلام خدا آتشی در دهان اوست.

او نمی‌تواند از آن فرار کند. او نمی‌تواند از آن فرار کند. یکی از چیزهایی که در مطالعه‌ی فصل اول ارمیا برایم جالب بوده، این است که این متن را در کنار سایر متون عهد عتیق قرار دهم.

و من این کار را با موسی و جدعون، حزقیال و اشعیا انجام داده‌ام. چیزی که من، با بررسی این متون و خواندن مطالعاتی که همین کار را انجام داده‌اند، دریافته‌ام این است که چهار عنصر اساسی وجود دارد که عملاً در تمام این متون عهد عتیق ظاهر می‌شوند. اجازه دهید این عناصر را خلاصه کنم و سپس در باب اول ارمیا در مورد آنها صحبت خواهیم کرد.

عنصر اول این است که همیشه تصویری از خدا یا صدای وجود خواهد داشت که از طریق آن خدا مستقیماً با این شخص ارتباط برقرار می‌کند. این صرفاً یک حس درونی نیست، من باید او را وادار کنم. آنها یک تصویر می‌بینند.

آنها چیزی را می‌بینند که نمایانگر خداست یا مستقیماً صدای خدا را می‌شنوند. موسی بوته‌ای سوزان می‌بیند. حزقیال شاید شگفت‌انگیزترین رؤیای خدا را در اربابه‌ای که در آسمان حرکت می‌کند، می‌بیند.

اشعیا خداوند را بر تخت خود بلند شده می‌بیند. همیشه تصویری از خدا یا صدای خدا وجود دارد. دوم اینکه، قرار است مأموریتی برای یک کار خاص انجام شود.

اینجا جایی است که من شما را می‌فرستم. این چیزی است که شما را برای اعلام آن فرا می‌خوانم. و برای پیامبران، در بیشتر موارد، این اعلام داوری خدا بود.

برای اشعیا نبی، چه کسی خواهد رفت و از طرف ما صحبت خواهد کرد؟ اشعیا می‌گوید، پروردگارا، من اینجا هستم، مرا بفرست. و خداوند او را می‌فرستد و می‌گوید، می‌خواهم که تو داوری را بر مردم یهودا موعظه کنی. تا زمانی که خانه‌ها و شهرها ویران شوند و من ملت را به چیزی بیش از یک کنده درخت تبدیل نکرده باشم حال، سومین نکته در تمام این فراخوان‌های نبوی که یک ویژگی مشترک است این است که معمولاً اعتراضی به بی‌لیاقتی وجود دارد.

پروردگارا، من مرد کاری که به من سپرده‌ای نیستم. و ما قبلاً در ارمیا دیده‌ایم که وقتی ارمیا توسط خدا فراخوانده می‌شود، واکنش و پاسخ او این است که، آه، پروردگارا، من فقط یک کودک هستم. من نمی‌دانم چگونه صحبت کنم.

در مورد موسی، و از بسیاری جهات، ارمیا بسیار شبیه موسی به نظر می‌رسد. موسی می‌گوید، پروردگارا، چرا مرا فراخواندی؟ من فصیح نیستم. در صورت امکان، شخص دیگری را پیدا کن.

و در مورد موسی، اعتراضات ادامه دارد. و پروردگارا، لطفاً این کار را نکن. سرانجام، خدا موافقت می‌کند که هارون را با موسی بفرستد.

اما ایرادی مبنی بر بی‌لیاقتی وجود دارد. جدعون می‌گوید: «خداوند، من مطمئن نیستم که شخص مناسبی را انتخاب کرده باشی. من از کوچکترین طایفه و قبیله اسرائیل هستم.»

چرا مرا به عنوان نجات‌دهنده فراخواندی؟ و این اتفاق در نیمه‌شب رخ می‌دهد و جدعون می‌خواهد مأموریت خود را در نیمه‌شب انجام دهد. و او می‌ترسد. اشعیا، وقتی خداوند را می‌بیند، صداهایی را می‌شنود. که می‌گویند، قدوس، قدوس، قدوس است خداوند خدای قادر مطلق.

اشعیا به یاد ناپاکی خودش می‌افتد. و می‌گوید: «خداوند، دوباره، آیا شخص مناسب را سراغ داری؟» مطمئن نیستم که سراغ داری. من مردی ناپاک لب هستم و در میان مردمی ناپاک لب زندگی می‌کنم.

حزقیال ابراز بی‌لیاقتی نمی‌کند، اما وقتی رؤیای خدا را می‌بیند، برای چند روز قادر به صحبت کردن نیست. او فقط غرق در حضور خداست. حالا، فکر می‌کنم، گاهی اوقات، سوءتفاهم در مورد این جنبه خاص از دعوت وجود دارد.

اغلب مردم این را اینگونه توضیح می‌دهند که، می‌دانید، این مردان به خدا ایمان کافی نداشتند تا باور کنند که خدا قرار است از آنها استفاده کند. من می‌خواهم به شما بگویم که اعتراض به بی‌لیاقتی چیز خوبی است. و در واقع، دقیقاً همان واکنشی است که همه ما باید به هنگام فراخواندنمان به خدمت نشان دهیم.

نمی‌توانم کسی را در حضور خدا تصور کنم که نه تصویری از خدا ببیند و نه صدایی از او؛ به آنها مأموریتی برای انجام کاری خاص داده شده است. نمی‌توانم واکنش مناسب را این تصور کنم که: «خداوند، تو از انتخاب‌هایت در پیش‌نویس‌ها به بهترین شکل استفاده کرده‌ای. من فقط کسی هستم که می‌توانم کاری را که «تو داری انجام دهم».

اعتراض به بی‌لیاقتی دقیقاً همان چیزی است که خدا می‌خواهد بشنود. من داستانی از پیتون منینگ شنیده‌ام، زمانی که او به عنوان کوارتربک از دانشگاه به خدمت گرفته شد. تیم ایندیاناپولیس کلت می‌خواست مطمئن شود که فرد مناسبی را انتخاب کرده و قرار است فرد مناسبی را برای رهبری خود انتخاب کند.

و بنابراین، آنها او را برای مصاحبه فراخواندند، و ما می‌خواهیم بدانیم که شما چه چیزی را دوست دارید شخصیت شما چیست؟ آیا باید شما را به عنوان یک کوارتربک درفت کنیم؟ در پایان مصاحبه، پیتون منینگ این را گفت: او گفت، امیدوارم من را به عنوان اولین انتخاب خود درفت کنید. اگر من را درفت نکنید، بقیه دوران حرفه‌ای‌ام را صرف این می‌کنم که شما آرزو کنید که ای کاش این کار را می‌کردید. و این دقیقاً، به نظر من، همان نوع پاسخی است که یک تیم فوتبال می‌خواهد در مورد کوارتربک خود بشنود.

ما وقتی خدا ما را فرا می‌خواند، اینگونه واکنش نشان نمی‌دهیم. ما متوجه می‌شویم، بی‌لیاقتی خود را تشخیص می‌دهیم. این موضوع به عهد جدید نیز سرایت کرده است.

پطرس می‌گوید، همانطور که عیسی او را فرا می‌خواند تا صیاد انسان‌ها باشد و او معجزه قدرتمندی را که عیسی به عنوان بخشی از آن انجام می‌دهد، می‌بیند، پروردگارا، از من دور شو. من یک مرد گناهکار هستم. من لیاقت آن چیزی را که تو مرا به آن فرا می‌خوانی ندارم.

پولس دائماً بر این واقعیت تأکید می‌کرد که من رئیس گناهکاران هستم. در یک جا، با تأمل در مورد خدمت خودش، در مورد زندگی‌ای که توسط خدا فراخوانده شده تا زندگی مردم را تغییر دهد و کلام خدا را تعلیم دهد، آنها را شاگرد سازد، به آنها بشارت دهد و خادم انجیل باشد، صحبت می‌کند. او می‌گوید، چه کسی برای این کارها کافی است؟ پاسخ این است که هیچ کس کافی نیست.

اما چیزی که او می‌گوید این است که کفایت ما از جانب خدا، از قدرت کلام او، از قدرت روح او، از قدرت عهد جدید که در زندگی افرادی که به آنها خدمت می‌کنیم، عمل می‌کند، می‌آید. کفایت ما از همین جا ناشی می‌شود. بنابراین، من فکر نمی‌کنم اعتراض به بی‌لیاقتی، ناشی از فقدان ایمان باشد.

در مورد موسی، جایی که او آن را دوباره بیان می‌کند و دائماً به خدا اصرار می‌کند، این موضوع به یک مشکل تبدیل می‌شود. اما واکنش درست به هر کسی که به یک کار طاقت‌فرسا فراخوانده می‌شود، مانند کاری که ارمیا به انجام آن فراخوانده می‌شود، واکنش درست، بی‌لیاقتی است. با این اوصاف، خداوند با آن اعتراضات بی‌لیاقتی روبرو خواهد شد.

عنصر چهارم این است که وعده‌های حفاظت و توانمندسازی خداوند وجود خواهد داشت. برای ارمیا، آن حفاظت و توانمندسازی، ارمیا خواهد گفت، آه، ای خداوند، اینک من نمی‌دانم چگونه صحبت کنم زیرا من فقط یک جوان هستم. خداوند در آیه نهم که مستقیماً به این سوال پاسخ می‌دهد، توانمندسازی را خواهد بخشید.

خداوند به ارمیا خواهد گفت، خداوند دست خود را دراز کرد و دهان مرا لمس کرد. و خداوند می‌گوید، بنگر، من سخنانم را در دهان تو گذاشتم. بنابراین اگر خداوند سخنان را در دهان ارمیا گذاشته است، ارمیا لازم نیست نگران این باشد که چه بگوید زیرا سخنان خداوند اساس خدمت او خواهد بود.

و سپس، در آیه ۱۰، خداوند به ارمیا می‌گوید: امروز تو را بر ملت‌ها و ممالک گماشته‌ام. این به نظر یک پیامبر نمی‌آید. به نظر یک پادشاه می‌آید.

من تو را برای کندن و خراب کردن، ویران کردن و سرنگون کردن، ساختن و کاشتن گماشته‌ام. تو در واقع قرار است این کارها را انجام دهی. حالا، دوباره، این ارمیا نیست.

این قدرت کلام ارمیا است، اما این همان توانمندسازی است. این همان توانمندسازی است. در آیه ۱۸، خداوند قرار است این را از نظر توانمندسازی و قدرت بخشیدن به ارمیا به او بگوید.

و اینک، او می‌گوید: من امروز تو را شهری مستحکم، ستونی آهنین و دیوارهایی برنزی در برابر تمامی این سرزمین، در برابر پادشاهان یهودا، بزرگان، کاهنانش و مردم سرزمین می‌سازم. آنها با تو خواهند جنگید، اما بر تو پیروز نخواهند شد. زیرا من با تو هستم، خداوند می‌گوید تا تو را رهایی دهم.

حالا، اگر آن بخش از ندای خدا را شنیده بودم، قطعاً وقت آن بود که شاید تجدید نظر کنم. اما خداوند به ارمیا می‌گوید، ببین، تو با سختی‌های بزرگی روبرو خواهی شد. این سختی‌ها از جانب مردم خواهد بود.

از طرف مقامات خواهد آمد. از طرف پادشاهان خواهد آمد. از هر طرف خواهد آمد، اما من تو را مانند یک شهر مستحکم خواهم کرد.

و در نهایت، من تو را نجات خواهم داد. یک ابزار شاعرانه جالب در ارمیا وجود دارد که دشواری‌هایی را که ارمیا در خدمت خود تجربه خواهد کرد، به ما یادآوری می‌کند. در فصل اول، آیه پنجم، خداوند به ارمیا می‌گوید، قبل از اینکه تو را در رحم شکل دهم، تو را می‌شناختم.

بسیار خوب. خوب، می‌خواهم به یاد داشته باشید، به این اشاره به رحم که در آیه پنجم آمده فکر کنید. در ارمیا، فصل ۲۰، آیه ۱۸، فکر می‌کنم نوعی شمول داریم که این بخش‌ها را متحد می‌کند.

و در فصل ۲۰، آیه ۱۸ آمده است که ارمیا روز تولدش را نفرین می‌کند و می‌گوید: «کاش هرگز از رحم مادرش یا مادرم بیرون نیامده بودم.» بنابراین، وقتی اشاره به رحم را در فصل اول، آیه پنجم می‌شنوید، باید به فصل ۲۰ بروید و بشنوید که ارمیا می‌گوید: «کاش هرگز از رحم مادرم بیرون نیامده بودم.» این یادآوری است که خدمتی که ارمیا قرار است تجربه کند چقدر دشوار است.

این نشان می‌دهد که آن خدمتی که خدا او را به آن فرا می‌خواند چقدر دشوار است. حال، با نگاه به آن چهار عنصر، بینش خدا، صدای خدا، مأموریت، اعتراض و سپس وعده‌های حفاظت و توانمندسازی وجود دارد. دوست دارم به بخش دوم، مأموریت برای یک وظیفه خاص، برگردیم.

بسیار خوب. و ما می‌خواهیم به این قسمت از آیه نهم نگاهی بیندازیم. خداوند دستش را دراز کرد و دهانم را لمس کرد.

خداوند به من گفت، اینک، کلام خود را در دهان تو گذاشتم، و امروز تو را بر ملت‌ها و پادشاهی‌ها گماشتم. مسئولیت خاص، فراخوان خاص ارمیا، نه فقط پیامبر یهودا بودن، بلکه رسالت او در واقع رسالتی خواهد بود که در آن او پیامبر ملت‌ها باشد. حال، این بدان معنا نیست که ارمیا معمولاً به سفرهای موعظه به کشورهای دیگر می‌رود، اما به این معنی است که او پیامی برای این ملت‌های دیگر دارد.

در آیه پنجم، من تو را به عنوان پیامبری برای ملت‌ها منصوب کرده‌ام. آیا می‌توانید تصور کنید که ارمیا فقط به دامنه آن فکر می‌کرد؟ و صحبت کردن با قوم خودم یک چیز است؛ صحبت کردن با ملت‌ها به طور کلی چیز حتی بزرگتری است. خداوند همچنین در آیه 10 می‌گوید، من امروز تو را بر ملت‌ها و پادشاهی‌ها قرار داده‌ام، و این کلمات کلیدی را که در بخش قبل در مورد آنها صحبت کردیم به یاد داشته باشید: تا از ریشه درآوری و نابود کنی، تا نابود کنی و سرنگون کنی.

آن چهار فعل، کندن، در هم شکستن، نابود کردن، سرنگون کردن، ارمیا پیامبر داوری است. و این افعال دوباره در جاهای مختلف کتاب ظاهر می‌شوند. و همانطور که آنها را می‌شنوید، باید به شما یادآوری شود که این همان کاری است که خدا ارمیا را برای انجام آن فراخوانده بود.

خداوند همچنین ارمیا را به ساختن و کاشتن فرا می‌خواند. در نهایت، پس از اینکه او این پیام داوری را موعظه کرد، پیام نجات را نیز موعظه کرد. بنابراین این مأموریت خاص است.

این وظیفه‌ی مشخصی است که خدا به ارمیا داده است. تو پیامبر من هستی. من کلامم را در دهان تو می‌گذارم.

تو پیامبری برای ملت‌ها و پیامبری برای داوری و نجات هستی. حال، همانطور که به فصل اول نزدیک‌تر می‌شویم، جزئیات بیشتری در مورد مأموریتی که خداوند به ارمیا می‌دهد، خواهیم داشت. دوست دارم به آیات ۱۱ و ۱۲ نگاهی بیندازیم.

و بخشی از این مأموریت به صورت رؤیایی به ارمیا بیان خواهد شد. و بنابراین آنچه در آیه ۱۱ می‌خوانیم این است: کلام خداوند بر من نازل شد و گفت: ارمیا، چه می‌بینی؟ و ارمیا گفت: من یک شاخه بادام می‌بینم.

سپس خداوند فرمود، خوب دیدی، زیرا من مراقب کلام خود هستم تا آن را به انجام برسانم. و همانطور که شما آن را می‌خوانید، ممکن است گفته باشید، خوب، مطمئن نیستم که ارتباط آن را درک می‌کنم. شاخه بادام چه کاری باید انجام دهد؟ این چه ارتباطی با مأموریت خاصی که خدا به ارمیا می‌دهد دارد؟ خوب چیزی که اینجا داریم این است که یک بازی با کلمات به زبان عبری داریم.

کلمه شاخه بادام، شکاد، ارتباط بسیار نزدیکی با فعل مراقبت کردن دارد که کلمه شوکاد است. بنابراین، در زبان عبری، ارمیا می‌گوید، من یک شکاد می‌بینم، من یک شاخه بادام می‌بینم. و خداوند می‌گوید، شما خوب دیده‌اید، زیرا من شکاد هستم و مراقب کلام خود هستم تا آن را به انجام برسانم.

بنابراین، شاخه بادام به طور نمادین نمایانگر داوری خداست. من شما را فرا می‌خوانم تا این را اعلام کنم. شاخه بادام همچنین یکی از اولین درختانی بود که در بهار شکوفه داد.

و بنابراین، اعلام کرد که زمان داوری خدا فرا رسیده است. پیامبران نسل اندر نسل درباره داوری خدا موعظه کرده بودند، اما شکوفه دادن درخت بادام نشانگر زمان پایان بود؛ زمان برداشت محصول نزدیک می‌شد. بنابراین این بخشی از مأموریت ارمیا بود.

عنصر رؤیایی دیگری نیز در آیات ۱۳ و ۱۴ به ما داده شده است. کلام خداوند بار دیگر بر من نازل شد و گفت: چه می‌بینی؟ و ارمیا گفت: من دیگ جوشانی می‌بینم که رو به شمال دارد. سپس خداوند به من گفت: از شمال، بلا بر ساکنان سرزمین نازل خواهد شد.

زیرا اینک، من تمام قبایل پادشاهی‌های شمال را فرا می‌خوانم، خداوند می‌گوید، و آنها خواهند آمد و هر کدام تخت خود را در ورودی دروازه‌های اورشلیم، در برابر تمام دیوارهای آن و در برابر تمام شهرهای یهودا قرار خواهند داد. و من داوری‌های خود را علیه آنها و به خاطر تمام شرارتشان در ترک من اعلام خواهم کرد. بنابراین، چیز دیگری که ارمیا می‌بیند، عنصر رؤیایی دیگری که آنجاست، این است که او یک دیگ سوزان و مشتعل می‌بیند.

و مایع سوزان آن دیگ از شمال به بیرون متمایل شده و قرار است بر سرزمین یهودا بریزد. و این نمایانگر ارتش است. در نهایت، این بابلی‌ها هستند.

، آنها در حال حاضر شناسایی نشده‌اند. ما آنها را به سادگی به عنوان دشمنی از شمال می‌شناسیم. در فصل ۴، آیه ۶، در فصل ۶، آیه ۲۲، فصل ۱۰، آیه ۲۲، فصل ۱۳، آیه ۲۰، و در فصل ۱۵، آیه ۱۲، به آنها به این شکل، به این شکل اشاره شده است.

بنابراین، بخشی از مأموریت خاصی که خدا به ارمیا می‌داد، فقط داوری نبود، بلکه داوری به شکل خاص لشکرهایی بود که می‌آمدند و بر مردم یهودا تسلط می‌یافتند و آنها را مطیع خود می‌کردند. و این همان چیزی بود که داوری قرار بود باشد. و بنابراین، از بسیاری جهات، دعوت و مأموریت ارمیا به عنوان یک پیامبر، مرا بسیار به یاد دعوت و مأموریت اشعیا می‌اندازد که در فصل ۶ آمده است. اشعیا می‌گوید، چه کسی خواهد رفت و خداوند می‌گوید، چه کسی خواهد رفت و چه کسی برای ما صحبت خواهد کرد؟ و اشعیا می‌گوید، من اینجا هستم، خداوند، مرا بفرست.

و، بسیار خوب، این چیزی است که می‌خواهم تو موعظه کنی، ای اشعیا. دل‌های این مردم را کند و گوش‌هایشان را سنگین و چشمانشان را نابینا کن، مبادا با گوش‌هایشان ببینند و با دل‌هایشان بشنوند، یا با چشمانشان ببینند و با گوش‌هایشان بشنوند و با دل‌هایشان بفهمند و بازگشت کنند و شفا یابند. اشعیا، تو حتی قرار نیست برای نجات آنها موعظه کنی.

شما قرار است موعظه کنید تا آنها را در داوری تأیید کنید. باز هم، خداوند آنها را وادار به این کار نمی‌کرد. این صرفاً روشی بود که آنها قرار بود عمل کنند.

و داوری و سخنانی که پیامبر موعظه می‌کرد، آنها را پاسخگوتر می‌کرد. اشعیا ادامه می‌دهد و می‌گوید، خب ای خداوند، تا کی، ای خداوند؟ و گاهی اوقات، در پایان این متن، هنگام مطالعه دعوت اشعیا، کلام را رها می‌کنیم. اشعیا می‌گوید، ای خداوند، تا کی باید این نوع پیام را موعظه کنم؟ و او گفت، تا زمانی که شهرها بدون سکنه و خانه‌ها بدون انسان باقی بمانند و زمین ویران و متروک شود و خداوند مردم را به دوردست‌ها ببرد.

و در نهایت، او به اشعیا می‌گوید که آنها مانند کنده درخت رها خواهند شد. و سپس حتی از آن کنده کوچک نیز بقایایی پاکسازی خواهند شد. بنابراین، اشعیا از بسیاری جهات، یک قرن قبل از ارمیا، مأمور شده بود تا همین نوع پیام را موعظه کند.

و در زمان اشعیا، خداوند پادشاهی شمالی را داوری کرد. او به جایی رسید که تقریباً پادشاهی جنوبی را نابود کرد. ایمان حزقیایا، به یک معنا، چیزی بود که آنها را نجات داد.

در واقع، ارمیا فراخوانده شده است تا کار را تمام کند. و با اشعیا، هنگامی که گفت، پروردگارا، من مردی ناپاک لب هستم و در میان مردمی ناپاک لب زندگی می‌کنم. خداوند با فرستادن فرشته‌ای با زغالی از آتش آسمانی و پاک کردن لب‌هایش تا بتواند صحبت کند، به او قدرت بخشید.

اشعیا از این نظر که ارمیا می‌گوید، ارمیا را از پیش ترسیم می‌کند: «خداوند، من نمی‌دانم چگونه صحبت کنم. من جوانی بیش نیستم.» و خداوند دهان او را لمس می‌کند، کلماتش را پاک می‌کند و به او این امکان را می‌دهد که پیامی را که خدا به آنها داده است، برساند.

دوست دارم به یک سوال عملی که از کل این ایده دعوت یک پیامبر ناشی می‌شود، فکر کنم. اغلب، وقتی به عنوان یک کشیش به مردم مشاوره می‌دادم یا شاید با یک جوان در مورد آینده‌اش صحبت می‌کردم، وقتی با دانشجویان حوزه علمیه در مورد برنامه‌های خدمت صحبت می‌کردم، یا وقتی مکالمات شخصی بعد از پیام‌ها وجود دارد، این ایده که خدا امروز چگونه مردم را فرا می‌خواند، مطرح می‌شود؟ چگونه می‌توانم بفهمم که برای خدمت فراخوانده شده‌ام؟ این چه شکلی است؟ آن تجربه در زندگی امروز ما چگونه است؟ دوست دارم با توجه به تجربه‌ای که ارمیا داشت، به آن فکر کنیم. به یک معنا و به یک طریق، من معتقدم که همه مؤمنان یک دعوت الهی را در زندگی خود تجربه می‌کنند.

و بگذارید منظوم را توضیح دهم. من معتقدم که اول از همه، ما به مسیح ایمان می‌آوریم زیرا دعوتی برای نجات وجود دارد. صرف نظر از اینکه چگونه نحوه عملکرد اراده خدا و اراده انسان را در نجات درک می‌کنیم، با این حال، توضیح می‌دهیم که چه کالوینیست باشیم و چه آرمینین، درک می‌کنیم که خدا کسی است که نجات را آغاز می‌کند.

پولس، در جایی از غلاطیان، می‌گوید که من خداوند را شناختم، اما سپس حرف خود را اصلاح می‌کند و می‌گوید، من آمده‌ام تا توسط خداوند شناخته شوم. و کسانی را که خداوند انتخاب می‌کند، فرا می‌خواند، و ما به آن ایمان می‌آوریم. اینگونه است که ما به ایمان می‌رسیم.

من مسیحی نشدم چون به اندازه کافی باهوش بودم که انجیل را بفهمم. من مسیحی شدم چون وقتی در گناهان و خطاهایم مرده بودم، خدا مرا فراخواند و به سوی خود آورد. بنابراین، دعوتی برای نجات وجود دارد.

من فکر می‌کنم فراتر از آن، همانطور که ما شروع به زندگی مسیحی می‌کنیم، حس دعوت و رسالت الهی در هر مسیحی وجود دارد. اگر شغل دنیوی دارید در مقابل یک شغل مقدس در خدمت تمام وقت مسیحی، شما مسیحی درجه دو نیستید. خدا به چیزها اینگونه نگاه نمی‌کند.

افراد زیادی هستند که در مشاغل خارج از خدمت حرفه‌ای مسیحی مشغول به کارند و به همان اندازه یا شاید حتی بیشتر از کسانی که مبلغ هستند، مبلغ هستند. آنها می‌توانند به همان اندازه که در هر خدمت یا حرفه مسیحی، خدا را جلال می‌دهند، در مکانی که خدا آنها را فراخوانده نیز خدا را جلال دهند. بنابراین، من معتقدم که خدا به ما موهبت می‌دهد و ما را قادر می‌سازد؛ چه مبلغ باشید، چه مبشر، چه کشیش، چه

پزشک یا معلم، هر کاری که خدا شما را برای انجام آن فراخوانده باشد، در هر مسیحی نوعی حس فراخوان و رسالت الهی وجود دارد.

اما من همچنین معتقدم که به شکلی خاص، هنوز هم یک رسالت وجود دارد که خداوند در زندگی مردم قرار می‌دهد، زمانی که آنها را فرا می‌خواند تا پیام‌آوران و سخنگویان او باشند. چه یک کشیش، چه یک مبلغ مذهبی یا یک استاد حوزه علمیه، وقتی خداوند ما را برای آموزش و خدمت به کلامش فرا می‌خواند، یک رسالت ویژه نیز با آن همراه است. و من فکر می‌کنم باید در اینجا مراقب باشیم زیرا آنچه اغلب هنگام صحبت در مورد رسالت به ما منتقل می‌شود این است که ممکن است این ایده را القا کنیم که تجربیات ارمیا یا اشعیا یا جدعون یا حزقیال یا موسی دقیقاً مانند رسالت‌های ما خواهد بود.

و من معتقدم که جنبه‌هایی از این متن وجود دارد که حتی برای کسانی که به کارهایی مانند خدمت روحانی فراخوانده می‌شوند، هنجاری نیستند. باید به یاد داشته باشیم که ارمیا و پولس پیامبران و رسولان خوانده می‌شدند تا ابزار وحی الهی باشند. و اغلب یک عنصر الهامی، یک عنصر کلامی وجود داشت که در آن خدا به معنای واقعی کلمه با آنها صحبت می‌کرد و دقیقاً به آنها می‌گفت که خدا چه می‌خواهد انجام دهند.

پولس در برهه‌ای از خدمت خود، رؤیایی دریافت می‌کند که در آن خداوند او را در واقع به جایی که می‌خواهد در سفرهای تبلیغی‌اش برود، هدایت می‌کند. من باور ندارم که خدا لزوماً امروز با ما به این شکل صحبت کند. شاید خدا این کار را بکند.

خداوند حق دارد به هر روشی که انتخاب می‌کند عمل کند، اما این عموماً روش اصولی نیست که خداوند مردم را برای خدمت فرا می‌خواند. اما من معتقدم آنچه ما از پیامبران می‌آموزیم این است که اگر خداوند ما را به موعظه و آموزش کلام خود فرا می‌خواند، حس غالبی از این دعوت الهی در زندگی ما وجود دارد. تا جایی که متوجه می‌شویم این همان چیزی است که خداوند ما را به انجام آن فراخوانده است و ما واقعاً، به یک معنا، نمی‌توانیم از انجام هیچ کار دیگری خوشحال باشیم.

من معتقدم که اگر خدا شما را به خدمت موعظه و تعلیم کلامش فراخوانده است، خواهید دانست که در این امر فوریتی وجود دارد، و شما متوجه می‌شوید که چنین فوریتی وجود دارد، این همان چیزی است که خدا می‌خواهد شما انجام دهید، و هیچ کار دیگری نیست که بتوانید در زندگی انجام دهید و از آن راضی باشید. یک فوریت برای موعظه کلام خدا وجود دارد. به یاد داشته باشید، ارمیا، فصل 20، آیه 9، می‌گوید: آتشی در استخوان‌های من است.

پولس می‌گوید وای بر من اگر انجیل را موعظه نکنم. و من معتقدم که، حداقل به نوعی، وقتی خدا ما را به خدمت مسیحی فرا می‌خواند، آن حس فوریت در زندگی ما وجود دارد. من معتقدم که این یکی از چیزهایی است که به نوعی، باید امروز به خدمت بازگردانده شود.

یادم می‌آید یکی از اساتید حوزه علمیه‌ام به ما گفت، خیلی از شما به یک شغل علاقه دارید، اما چیزی که فراموش کرده‌اید این است که به خاطر یک رسالت به حوزه علمیه آمده‌اید. خدمت یک شغل نیست، بلکه یک رسالت است. و من فکر می‌کنم به عنوان یک کشیش، یکی از چیزهایی که به شما این حس را می‌دهد که خدا شما را به این مکان فراخوانده است و شما قرار است آنجا باشید تا در سختی‌ها و مشکلات خدمت کنید، این درک است که خدا شما را آنجا قرار داده است.

وقتی آماری داریم که می‌گوید میانگین مدت اقامت کشیشی در کلیسا دو یا سه سال است، این حس را القا می‌کند که از بسیاری جهات، بسیاری از ما به یک شغل به جای یک رسالت علاقه‌مند هستیم. اگر ارمیا به

رسالت نبوی به عنوان یک شغل به جای یک رسالت نگاه می‌کرد، مطمئن نیستم که می‌توانست آن را تحمل کند. این کار از نظر مالی برای او سودآور نبود.

و آن حس که خدا شما را برای انجام این کار فراخوانده است و هیچ چیز دیگری در زندگی وجود ندارد، این همان چیزی است که شما برای آن اینجا هستید، هیچ چیز بزرگتر از شادی توانایی انجام این فراخوان نیست من گاهی اوقات به شاگردانم در مورد امتیاز خدمت می‌گویم؛ من ترجیح می‌دهم کلام خدا را به مردم بیاموزم تا اینکه رئیس جمهور ایالات متحده باشم، زیرا معتقدم وقتی این کاری است که خدا شما را برای انجام آن فراخوانده است، فقط شادی و نعمت وجود دارد. این همان چیزی است که به شما شادی و معنا در زندگی می‌دهد.

هرچه پیرتر می‌شوید، کم‌کم متوجه می‌شوید که ممکن است زمان محدودی در زندگی‌ام باقی مانده باشد؛ می‌خواهم از هر مزیتی، هر فرصتی برای موعظه، آموزش و تأثیرگذاری بر مردم با کلام خدا استفاده کنم، زیرا معتقدم این رسالت من در زندگی است. اما برای جمع‌بندی همه این‌ها و تلاش برای کمک به درک این موضوع، تشخیص منحصر به فرد بودن نحوه فراخواندن ارمیا توسط خدا یا نحوه مأموریت پولس توسط خدا، ممکن است به نوعی ایده‌های خرافی که به آنها توجه کرده‌ایم را از بین ببرد، مثلاً اینکه باید صدایی از خدا بشنوم یا باید رؤیایی از خدا ببینم. در نهایت، حتی شاید بتواند به همه ما، چه به خدمت مسیحی فراخوانده شده باشیم و چه نه، کمک کند تا درک بهتری از مفهوم یافتن اراده خدا داشته باشیم. یا اینکه چگونه می‌توانم اراده خدا را برای زندگی‌ام کشف کنم؟ من چند کتاب خوانده‌ام که در این زمینه به من کمک کرده‌اند.

یکی از آنها چند سال پیش کتاب گری فریزن با عنوان «تصمیم‌گیری و اراده خدا» بود. و سپس بروس والتکه در کتابی کوچک با عنوانی صریح‌تر، «یافتن اراده خدا»، یک مفهوم بت‌پرستانه. و گاهی اوقات ما این را به نوعی به این فرآیند جادویی تقلیل داده‌ایم.

دکتر فریزن در مورد اینکه چه تعداد زیادی از مردم معتقدند اراده خدا مانند نقطه‌ای در مرکز یک دایره است صحبت می‌کند. خدا می‌خواهد من بقیه عمرم را صرف پیدا کردن آن نقطه در مرکز دایره کنم. این یعنی من باید با تنها کسی که در دنیا خدا برای من آفریده ازدواج کنم و تنها کاری را که خدا از من خواسته در همان جایی که هستم انجام دهم.

و اگر هر بخشی از آن برنامه را خراب کنم، این احتمال وجود دارد که از اراده خدا خارج شوم. مشکل این است که مطمئن نیستم خدا این نوع چیزها را آشکار کند. من خدمتگزاری را پذیرفته‌ام.

من در کانزاس و ویرجینیا کشیش بوده‌ام. هیچ‌وقت نقشه‌ای در آسمان ندیدم که بگویم باید به ویرجینیا یا کانزاس بروی. وقتی خدا مرا فراخواند تا به مدرسه‌ی علمیه‌ای که الان در آن تدریس می‌کنم بروم، صدایی از آسمان نیامد که بگویم ویرجینیا جایی است که باید در آن باشی.

خداوند لزوماً این نوع جزئیات را برای ما آشکار نمی‌کند. و اگر زندگی خود را صرف تلاش برای یافتن نقطه در مرکز دایره کنیم، از بسیاری جهات، این می‌تواند به یک فرآیند بسیار ناامیدکننده تبدیل شود. من فکر می‌کنم راه بهتر برای درک اراده خدا این است که اراده خدا مانند یک جعبه باشد.

و چیزهایی وجود دارد که خداوند به وضوح در کلامش برای ما آشکار کرده است و درون آن جعبه قرار دارند. احکام و دستورالعمل‌های اخلاقی وجود دارد که خداوند در مورد ازدواج به من داده است. خداوند به من دستور می‌دهد که به همسر وفادار باشم.

زندگی در چارچوب به معنای وفادار بودن به آن است. زندگی خارج از چارچوب به معنای بی‌وفایی به آن ازدواج خواهد بود. در چارچوب، خدا به ما می‌گوید که خواست خداست که ما برای تمام چیزهایی که وارد زندگی‌مان می‌شوند سپاسگزار باشیم و در هر زمان و شرایطی دعا کنیم.

این یعنی زندگی در چارچوب. اگر دعا نکنم، اگر شکرگزار نباشم، پس خارج از چارچوب هستم. و چیزی که خدا از ما می‌خواهد این نیست که اراده خدا را پیدا کنیم.

اراده خدا برای ما تعیین شده و در کلامش به ما آشکار شده است. وظیفه ما این است که در چارچوب اراده خدا که در کتاب مقدس آشکار شده است، زندگی کنیم. در چارچوب زندگی کنیم.

و سپس، همانطور که این کار را انجام می‌دهیم، درون آن کادر، انواع فرصت‌ها، تصمیمات و انتخاب‌هایی وجود خواهد داشت که می‌توانیم انجام دهیم. و همانطور که با دعا به دنبال هدایت خدا هستیم، همانطور که از خدا می‌خواهیم ما را هدایت کند، همانطور که با مسیحیانی صحبت می‌کنیم که تجربیات دیگری دارند و می‌توانند آنچه را که خدا در زندگی به آنها آموخته است با ما به اشتراک بگذارند، شروع به کشف برنامه‌ای می‌کنیم که خدا برای زندگی ما دارد. اما من به دنبال یک نقطه در مرکز دایره نیستم.

من در آن چارچوب زندگی می‌کنم و با دعا و خردمندی، تصمیماتی را می‌گیرم که خداوند به من اجازه می‌دهد بگیرم، همانطور که در چارچوب اراده او زندگی می‌کنم. و همانطور که این کار را انجام می‌دهیم، می‌فهمم که همیشه تصمیمات درست را نمی‌گیرم. من همیشه انتخاب‌های درست را انجام نمی‌دهم.

اما در نهایت، خداوند، در مشیت خود، حتی در زندگی من، از تصمیمات بدی که گرفته‌ام یا شاید تصمیمی که فرصت شغلی ایده‌آلی نبوده، استفاده کرده است. خداوند آنها را برکت داده و به روش‌هایی که هرگز نمی‌توانستم تصور کنم، از آنها استفاده کرده است. من معتقدم که معمولاً وقتی به خداوند خدمت می‌کنید دعوت به زندگی شما از این طریق وارد می‌شود که به او وفادار باشید و مطیع باشید و کارهایی را که خداوند شما را به انجام آنها فراخوانده است، انجام دهید، خداوند فرصت‌هایی را ایجاد خواهد کرد.

خداوند اشتیاقی برای تعلیم کلامش در شما ایجاد خواهد کرد، و این اشتیاق برای شما به همان شکلی خواهد شد که برای ارمیا بود، وقتی که گفت: «کلام خدا مانند آتشی در استخوان‌های من بود. من باید آن را می‌گفتم.» و حتی اگر خدا شما را به سمت خدمت حرفه‌ای مسیحی هدایت نکند، شروع به گرفتن شخصیت استعدادها، توانایی‌ها و انتخاب‌های شغلی شما خواهد کرد.

من معتقدم که خدا یک برنامه‌ی قطعی برای زندگی ما دارد. من معتقدم که خدا قبل از بنیان جهان می‌دانست که من با زنی که با او ازدواج کردم ازدواج خواهم کرد. من معتقدم که خدا آن زن را برای من برنامه‌ریزی کرده بود.

اما من معتقدم که اگر در جستجوی شریک زندگی‌ام، به خدا وفادار و مطیع باشم، خدا ممکن است مرا به سوی هر فرد دیگری هدایت کند. هدف من یافتن آن یک نفر نیست، بلکه اعتماد به این است که خدا در این امر به من کمک خواهد کرد. با نگاهی به ندای ارمیا در زندگی‌اش، معتقدم که خدا ممکن است با ما به همان روشی که با ارمیا صحبت کرد، صحبت نکند، اما خدا ما را هدایت و راهنمایی خواهد کرد و در این نوع انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌ها به ما کمک خواهد کرد.

ایده‌های جادویی زیادی در مورد یافتن اراده خدا وجود دارد. بعضی‌ها داستان گیدئون و گیدئون را که پشم را بیرون می‌آوردند، در نظر می‌گیرند. و اگر پشم خیس باشد و زمین خشک باشد یا زمین خشک باشد و پشم خیس، آنها برای انجام چنین کارهایی از خدا دعا می‌کنند.

اما به جای اینکه منتظر باشیم خدا لزوماً مستقیماً با ما صحبت کند یا به ما رؤیایی بدهد یا در شرایط خاصی چیزهایی را تأیید کند، نقش ما این است که از خدا اطاعت کنیم و سپس به او اعتماد کنیم که اگر به او وفادار و مطیع باشیم، خدا زندگی ما را هدایت و رهبری خواهد کرد، همانطور که او با ارمیا انجام داد. می‌خواهم فقط به چند نکته دیگر در مورد فصل اول کتاب ارمیا اشاره کنم. این فقط یک متن فراخوان نیست، بلکه من معتقدم که فصل اول ارمیا، به نوعی، مقدمه‌ای برنامه‌ای بر کتاب ارمیا به طور کلی است.

حالا، از شما می‌خواهم تصور کنید که ما کتاب ارمیا را به صورت کتاب داریم و این بخش کوچکی از کتاب مقدس ماست. اما یک طومار بزرگ با ۵۲ فصل را تصور کنید. بزرگ است، سنگین است.

نمی‌توانید به فصل اول نگاه کنید و بگویید، من می‌خواهم سریع این را باز کنم و به چیزی در فصل ۳۷ نگاه کنم. من معتقدم یکی از کارهایی که پیامبران، به ویژه پیامبران بزرگتر، عمداً انجام می‌دهند این است که در همان ابتدای کتاب، چیزی را که می‌توانیم مقدمه‌ای برنامه‌ای بنامیم، به ما ارائه می‌دهند. مضامین اصلی که قرار است در کتاب ارمیا باشند، برای ما آشکار می‌شوند و در فصل اول گنجانده می‌شوند و سپس با نگاه به بقیه کتاب، آشکار می‌شوند.

به ویژه در کتاب ارمیا، در اینجا مضامینی در فصل اول وجود دارد که قرار است در ادامه کتاب بسط داده شوند. در سراسر کتاب به ما یادآوری می‌شود که ارمیا پیامبری برای ملت‌ها است، ارمیا ۲۵، ارمیا ۲۶ تا ۴۱. به ما یادآوری می‌شود که ارمیا پیامبر ساختن و ویران کردن خواهد بود.

اول، داوری خواهد بود و سپس رستگاری. خدا در فصل اول ارمیا خواهد گفت، من سخنانم را در دهان تو گذاشتم. به یک معنا، در ادامه کتاب، خود ارمیا به کلام زنده خدا تبدیل می‌شود.

این فقط حرف‌های او نیست، بلکه در واقع اعمال او نیز هست. ارمیا، فصل اول می‌گوید که دشمنی از شمال خواهد آمد، و بقیه کتاب برای ما آشکار خواهد کرد که آن دشمن از شمال، بابلی‌ها خواهند بود. خدا به ارمیا می‌گوید، تو با مخالفت مردم، مقامات و خود پادشاه روبرو خواهی شد.

مخالفت و سختی‌هایی وجود خواهد داشت. ما این را در داستان‌هایی خواهیم دید که در آن‌ها مردم در برابر پیام ارمیا مقاومت می‌کنند، جایی که گوش نمی‌دهند، و جایی که در واقع او را به زندان می‌اندازند و انواع آزار و اذیت را بر آنها اعمال می‌کنند. و در نهایت، همانطور که دیدیم، بین ارمیا و موسی شباهتی وجود دارد که هر دو می‌گویند، پروردگارا، من نمی‌دانم چگونه صحبت کنم.

ما این را در سراسر کتاب ارمیا خواهیم دید، و یکی از چیزهایی که هنگام مطالعه کتاب به آن خواهیم پرداخت این است که ارمیا مانند موسی به پیامبری تبدیل می‌شود. تجربیات ارمیا، از بسیاری جهات، با تجربیات موسی مشابه خواهد بود. و سپس همانطور که روی آن کار می‌کنیم، در نهایت خواهیم دید که چگونه خدمت ارمیا فراتر از خدمت موسی می‌رود.

اما تمام مضامینی که کتاب ارمیا به طور کلی قرار است آشکار کند، اساساً در این فصل اول برای ما مطرح شده است. ما دعوت پیامبر را داریم و مقدمه‌ای برنامه‌ریزانه بر پیام کتاب به طور کلی داریم.

این دکتر گری یتس در دستورالعمل خود در مورد کتاب ارمیا است. این جلسه ۷، ارمیا ۱، دعوت ارمیا است.